

بنچاق رسمی یک درد

نویسنده: روح الله صالحی

هاست. فریدون سراسیمه از اتاق میانی طبقه بالا نفس زنان بیرون می آید خیس عرق است و لباس خواب به تن دارد به نرده ها تکیه می زند. «

فریدون: آب... آب...» غالیه خاتون دست پاچه سمت اندرونی می رود با تنگی و پیاله ای بیرون می دود به سرعت از پله ها بالا می رود و هم چنان ورد می خواند « غالیه: تصدقتان شوم... خواب تان آشفته شده است نگران نباشید آب آتش را آرام می کند...»

فریدون: بید باد لرز شده ام. خواستیم استخوانی سبک کنیم که کوفتمان شد
غالیه: نوش تان باد
فریدون: آب یا خواب؟

نمایش نامه: اندوه پرنده بر وزن کتل

«مهمان خانه ی عمارتی دو طبقه و مجلل ، با معماری قاجاری که با وجود کهنگی اما همه چیز تر و تازه است با پله ی نیم دایره با نرده های چوبی براق در سمت راست صحنه و راهروی متقارن در سمت چپ که به اندرونی ختم می شود زیر ایوان طبقه بالا تابلو نقاشی قهوه خانه ای از رزم رستم دیده می شود. همه چیز به شدت تقارن و توازن دارند حتی در چیدمان صندلی های لهستانی و مجسمه های چینی. غالیه در کنج خالی خانه با وسواس زیاد در حال اطو کردن فرنج نظامی است. لالایی می خواند که بیشتر شبیه مویه زنانه در روضه

غالیه: وی زبانم لال اگر جز شادی تان آوازی بر لبم جاری
باشد

فریدون: خوش خوشان مان بود اما این خواب به این
وقت؟

غالیه: صبح پی رفع و رجوع امورات بودید ناشتا نکردید
قطعا" از ضعف است . بد به دلتان راه ندهید

فریدون: شاه به شکارگاه مظفریه بود از میرزا ابوالقاسم
خان تپانچه چی ، گشت بودند تا تقی خان استرآبادی
...اسدالله علم هم بود با بیانیه لغو مصوبه انجمن های
ایالتی و ولایتی... همه مست از آفتاب نیم روز شراب
سرمی کشیدند و گوشت تیهو می لومباندند. شاه فی الفور
از میانه جمع کمان گرفت و انداخت به سینه من خورد
همه فریاد غریو برآوردند که گورخر شکار شد... گور خر
شکار شد کسی گفت سر انقلاب سفید شاه و میهن سلامت

غالیه: الهم صل علی محمد و آل محمد «فوت می کند گرد
سر فریدون» دورباد... سیاهی دورباد

فریدون: سرم ، دیدم که بریدند و خون آمد تا اصول شش
گانه انقلاب به سرانجام برسد و ا زچشم زخم در امان
باشد

غالیه: خدا رو صد هزار مرتبه سپاس

فریدون: « دمق می شود و آرام از پله پایین می آید
خاتون خیسی زمین را دستمال می کشد» حالتان خوش
نیست کوکتان در رفته است

غالیه: بد عنقی برای چه؟ بسیار گفته اند خون باطل می
کند خواب آطل شده را

فریدون: اگر این امریه شگون نداشته باشد.

غالیه: الهی روز خوش دشمن نداشته تان دندان درد باشد امید که ختم به عافیت می شود

فریدون: تمام تنم خیس عرق است از ترس

غالیه: ترس؟ «نرم می خندد» آن هم از سرکلانتر تازه شهر؟

فریدون: ها؟ آها... این فرنچ و موزه هایمان را کجا گذاشته اید؟

غالیه: تصدقتان آنجاست «تند از پله هایپاین می دود کل زنان فرنچ را می آورد پا می چسباند و احترام نظامی می دهد فریدون کلاه بر سرش می گذارد و هر دو می خندند و فریدون فرنچ و موزه ها را می پوشد» این هم از موزه های انگلیسی تان پی گوسفند مالیده و براق نموده ایم محضرتان فردا همه قشون قرق میشود برای سان، دیدن

تان اندکی باد به غیغب بندازید تا هیبت تان دو برابر شود.

فریدون: فی الحال حرم حضرت معصومه .س. شرف یاب می شویم محض عرض ادب باشد تعبیری برای خواب مان پیش نیاید.

غالیه: بیرون باران شصت بهاری می بارد بمانید تا عصر که آفتاب کلاه کج کند سمت شهر

فریدون: اخلاقم ترش است باید خود را دل مشغول سازم به قیلی و ویلی ، چیزی وگرنه این فکر شوم شب مان را خمار می کند.چه کرده اید که این لباس فرنچ خوب بر تن مان نشسته است

خاتون: از فنون استاد خیاط باشی است اندکی آب بر خواب پارچه می پاشی و بعد با فشار تمام اطو را بر پوست پارچه می کشید.بین خودمان بماند فلس ماهی

خیسانده ام مالیده ام به نوک خط اطو که این طور شق و
رق ایستاده به تن تان... بزنم به تخته» غالیه خود را
کش می دهد تا دستش به میز برسد چند ضربه میزند»

فریدون: امان از زن هنرمند که از هر انگشتش هنری
می بارد ایضا" ناب

غالیه: عزت که خدا بسیار به شما بخشیده است امید که
سلامتی تان دو صد چندان شود که هم زاد مهر و مصداق
عطوفت هستید. نیازی نیست زیر جلکی جان بسپاریم
برای تان جار میزنیم بام به بام «صدایش را بالا می برد
و یکدفعه سکوت می کند و پچ پچ کنان» وی بچه خواب
است

فریدون: حرف خوب بسیار گفتم اندکی از تالاپ و تولوپ
آشفتگی افتاد

غالیه: خدا را صد هزار مرتبه شکر که نستعلیق خنده
نشست کنج لب سرکلانتر شهر این یعنی همه چیز بر وفق
مراد است

فریدون: سرکلانتر... گفتند سرکلانتر که شوی پیک از
پشت پیک می آید تا بگویند باید چه کنیم با اوضاع
واحوال مسکوت شهر ... ذوق خواندن یک امریه دولتی
و پاسخ بر دلان مانده

غالیه: پیکی آمد و برگشت

فریدون: «برافروخته» پیک آمد؟

غالیه: پیش کار نسق چی اعظم بود

فریدون: گلی به جمالتان . حال می گویی. دست خوش!

غالیه: حال وقت و ساعت قمر در عقرب است گفتم شگون ندارد نامه باز شود بلکه اوضاع فلک سرو سامان یابد

فریدون: چرا نسق چی؟ خدا به خیر بگذراند باید بیدارم می کردید

غالیه: خواب بیقوله ی تان سنگین بود دلم نیامد به شکستن

فریدون: بپا من بعد هیچ پیکی بی پاسخ از در این عمارت باز نگردد « نامه را دست فریدون می دهد مشتاق نامه را بر دیده می گذارد»

غالیه: احم و تخم ندارد در این روز خوش ... به میمنت و مبارکی داده ایم غلام باشی گوسفندی بیاورد برای ذبح

فریدون: امور مملکتی و امنیه فوت وقت نمی شناسد» نامه را می گشاید ابتدا بی صدا می خواند لبخندی بر لب هایش می دود. اندکی صدایش را صاف می کند» محضر سر کمیسری شهر دامت توفیقاته... ام چه اسم با مسمایی کیفور می کند و ته دل قنچ می رود... از این پس سر کمسیری خطاب کنید... گویا فرنگی جماعت چنین می گویند. اول ثنای خدای سبحان که نوراست و دویم حضرت ختمی مرتبت و سیم مولای بر حق علی پیش تر گفتم تان در این برهه حساس زمانی که سعادت خدمت خلق در امنیه به نام تان فال خورده است می بایست دوگوش و چشم هوشیار داری تا هوای مشروطه خواهی در بن و ریشه شهر ندود آن گونه که خبر دار شده ایم میرزا حسن خان انارکی را در پایتخت در اثنای دسیسه برای اجرا نشدن فرمان انتخابات و حق رأی زنان به ضرب گلوله گویا طرفداران جبهه ملی ایران از پای درآورده اند

زمستان پار که شاه برای نظر موافق علما به قم سفر کرد دیدید که آقا خمینی آرام ننشست و مردم را به قیام علنی فراخواند و از شاه خواست که از اسلام تمکین کند. حالا که رفراندوم به تصویب رسیده است فرمان این است بی حرفی پس و پیش روضه و تعزیه و قس علی هذا من بعد قدغن تا اوضاع آرام یابد و آن چهار میلیون رأی منفی در مقابل پنج میلیون رأی مثبت ، خطرناک است...خطرناک است اگر دهان به دهان روشن شوند و بیدار و همه زیر سر روضه است والسلام...حمدالله بارودابی نسق چی

غالبه : من که نفهمیدم چه بود وچه شد

فریدون: گوش تیز کردن نداریم. فی الفور قلم و کاغذ چاق کن و بسپار به غلام باشی تا به ببرد و باز آید. « پشت میز می نشیند و با صدای بلند می نویسد: محضر نسق

چی اعظم دامت توفیقاته .کاش پیش تر ما را آگاه می ساختید که قرار بر کدام پاشنه می چرخد- مرتیکه قرمدنگ کنار گود ایستاده ای میگوی لنگش کن حیف که نمی شود این ها را نوشت - در افتادن با جماعت نسوان درشان امنیه وکلانتری نیست گیرم چهارتا رأی بود و نبود آب از سرنخواهد گذشت برای مثال خبر داریم که در ایام دهه ی محرم و صفر، زن های شهر گشت می شوند در زیر پرچم دوخواهران و مویه مذهبی می کنند نمی شود که جماعتی را خِرکش کرد سمت کلانتری که نه مواجب و مقرری کلانتری کفاف یک ناشتای اینان را می دهد نه آن قدر نیرو که پاسخ گوی شوی ایشان باشد.در ضمن در آستانه سال نو و عید مردم درگیر خانه تکانی هستند و در خاتمه باید یادآوری کرد که نشود مثال در بلخ گنه کرد آهنگری...روضه آقا حسین «ع» قداست دارد در این حوالی بالا غیرتا" ما را با این قسم فرمان

ها از ارج و قرب نیندازید که فردا روز سنگ روی سنگ
بند نمی شود این جا توی قم آقا خمینی طرفدار زیاد پیدا
کرده است و همین روزهاست که شهر و کشور را بهم
بریزد و همین حالا هم برای اخم تخم مان تره هم خورد
نمی کنند. باز هم منتظر می مانم تا امریه برسد و سر
بسپارم برای اجرایش. سایه تان مستدام فریدون الدوله
سرکمسیری شهر

غالبه: یعنی چی؟

فریدون: اینان محض رضای خدا استخوان هم به سگ
نمی دهند مارا بازی دادند

غالبه: جریان آقا خمینی چیه؟

فریدون: گفتن باید جلو تحرک ایشان و مردم را بگیریم

غالبه: ووووی..نه

فریدون: فرمان است

غالبه: این چه شوم پیکی بود

فریدون: گور خر شکار شد

غالبه: چرتکه هم بندازی این فرمان بوی خوبی نمی دهد

فریدون: دهان سرپیچی کنندگان را خاک می گیرند و گیس

ناموسش برباد می دهند

غالبه: نه به دار است و نه به بار... زیربار نرو

فریدون: سمّ بکم

غالبه: من خیرتان را می خواهم بامن اخم نکنید

فریدون: تنها راه رسیدن من به مرکز همین پست است

غالبه: من به همین هم راضی ام

فریدون: من راضی نیستم

غالیه: مباد که شرم این فرمان روی پیشانی مان بماند تا
ابد

فریدون: پی نق ونوق بچه باش

غالیه: هستم...

فریدون: دست و دلم نمی رود به این فرمان اما...

غالیه: اما چه؟

فریدون: شاشم تند است برای رسیدن به پایتخت

غالیه: آن مردتی که الاغ خیال می کند همه چیز ردیف است
و حالا فقط روضه و سینه زنی دست و پاگیر شده
است. این مردم گوش به فرمان آقا خمینی هستند دیدید که
با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی چه کرد ...شاه که
ترسید و اسد الله علم به ترس و لرز توی رادیو و
روزنامه اعلام لغوش را گفت

فریدون: مخلص کلام ، امر قبله عالم رد خور ندارد و
عزاداری بیرق و کتل و سخن رانی و... من بعد قدغن
است

غالیه: لجاجت با دین خدا ؟ « پهنای دستش را می گزد »
فریدون: جیره ومواجب مان لجاجت نمی شناسد...در
ضمن نسق چی نوشته است این قسم اوراد و جلسات
مویه بوی مخالفت با قبله عالم می دهد

غالیه: زبانم لال ، عیب از روضه قربانش شوم آقا
ابالفضل که نیست است ..فردا عید سنه 1342 است دوم
عید اولین روز محرم است هیچ کس تدارک عید ندیده
است و همه به پیشواز رفته اند و پرچم عزا آویخته
اند. اینان یادشان رفته چطور به 28 مرداد 32 فریب
کودتای آمریکایی را خوردند. مردم شکست خوردند از
اوباش و شعبان بی مخ ها...بفرمایید حضرات سیاسیون

گره کراوات شان را کمی باز کنند که راه آروغ فرنگی
شان گشاده شود

فریدون: هیس ضعیفه که مباد لاپرت دهند و... « خاتون
حرفش را قطع می کند»

غالیه: ما نذر کرده ایم سازده و نمی شود که به اره و
اوره اعتنا کرد

فریدون: نذر؟ فرمان قبله عالم که الدورم بولدورم نمی
شناسد ، می شناسد؟

غالیه: نه ...اما استخوان لای زخم شده اند

فریدون: بالاغیرتا" این دم سال نو ، ما رو با شاخ گاو در
نینداز که این بادمجان دور قاب چین پی بامبول می گردند

که طشت رسوایی مان ول کنند وسط ایوان

غالیه: نمی شود که به بلوف گبری جماعت قید اسلام و

دین را زد

فریدون: گبری؟ حرفهای جدید می شنوم. زور تپیا و
اردنگی که باشد می فهمید با گالش نمی شود رفت به
جنگ توپ و تشر قبله همایونی

غالیه: این مردم ناف شان را با اسلام و دهه محرم پریده
اند حالا تنها مدافع این اسلام بعد فوت آیت الله بروجردی
همین آقا خمینی است فی المجلس اشکنه خورها راه
افتاده اند به جنگ با مرثیه خوانی و دعا؟ به خیالشان با
حق رأی به زنان همه مشکلات کشور حل شده است می
خواهند بفهمند روحانیون کدام حواسش هست و مردم
کدام طرف هستند....حاشا به غیرت شان ...مردی باید که
چارفوق به کمر ببندد و ...

فریدون: اقر بخیر«مسخره می کند»...نمی شود ...نمی
شود...انگولک کردن شیر در کت وکول رعیت نیست

غالیه: روضه حضرت است اشکی ریخته می شود برای آتش جهنم. ان الحسين مصباح الهدی و سفینه النجات... نجات بجوید از آتش جهنم

فریدون: گناه نکنید که نیاز به خاموش کردن آتش جهنم نباشد

غالیه: به خرجتان نمی رود که نذر قمر بنی هاشم کرده ایم فریدون: همان که گفتم در این عمارت من بعد حرف روضه و دهه ی محرم غدغن است ناسلامتی عید است... سات و سوری چیزی

غالیه: توپ و تشر برای چه رقیه خاتون در اندرونی به خواب ناز است

فریدون: این بچه که دالام دیمبول نمی خواهد به این هیرو ویری

غالیه: تکیه و روضه حرمت دارد شازده

فریدون: خب پاپی روضه نشوید من بعد ... انگولک کردن قبله عالم اوقات تلخی دارد که بد رُس می کشند

غالیه: آقا خمینی برای روز دوم فروردین سال نو دعوت کرده اند که مردم در مسجد فیضیه باشند و سخنرانی اش را بشنوند. از زنان مسجد شنیدم که آغاز یک انقلاب تمام عیار اسلامی قرار است زده شود. راستی کجای گریه برای اهل بیت مسأله دارد که به تیریح قبای قبله عالم برمی خورد؟

فریدون: یک و به دو کردن ندارد یه چارچوق سالم بدنی داریم آن هم خرکش کن زیر شلاق غالیه: من نذر کردم

فریدون: کاش پسر بود اما علیل صد نذر ادا می کردیم غالیه: خدا قهرش میگیرد... که بود هرشب به وقت خواب یه دور تسبیح صلوات می فرستاد برای سلامت به دنیا آمدنش

فریدون: دختر از سکه می اندازد مرد را

غالیه: خدا و پیغمبر این را گفتند؟ یا حضرات مفنگی وقت شکار؟

فریدون: نقل سور و سات ختنه سوران است و بس

غالیه: رنگ داش داش هم پس معرکه اش

لابد... استغفرالله آن هم در ایام عزاداری سالار شهیدان

... دست بردار مرد کل یوم عاشورا... و کل عرض

کربلا... آخر همه ی ما سینه کش قبرستان است

فریدون: انتظار داری چراغانی کنم عمارت رو برای این

تفحه ی ناب نطنز؟

غالیه: دست مریزاد ... هشت من نه شاهی است دست

مزدم حضرت آقا؟ بیا و برو پای منبر آقا خمینی که دین و

دنیات بماند و به بند قبای مفنگی جماعت بند نباشد

فریدون: پشم و پیلی نمانده برابیم این تخم اجاق کوری

افتاده است روی زبان دوست و غریبه

غالیه: به جای شکر رجز خوانی داری آن هم برای اهل شفاعت در روز قیامت .

فریدون: پاتیل 40 سالگیم درآمد است و دریغ از یه کاکل زری

غالیه: در اندرونی به خواب است

فریدون: پی خیر باش

غالیه: خیر بالاتر از عفت؟

فریدون: اگر عفت نباشد که چمچاره باید کرد لای لجن

غالیه: مردچه؟

فریدون: مرد همیشه مرد است حتی اگه رستم صولت و

پیزی افندی باشد

غالیه: کم نیستن چلمن قماش

فریدون: خواب قیلوله مان را به هم نریز ضعیفه

غالیه: بادتان میزنم که خستگی تان در بیاید و بعد دل تان

ذوق ذوق کند برای تماشای پری کوچک زندگی مان

فریدون: « شیشکی می کشد و به پهلو می خوابد»

غالیه: « آرام و بی صدا ذکر می گوید»

فریدون: کپه گذاشتیم اگر بگذارید « عصبی»

غالیه: چه کنم روضه قدغن ذکر هم صلابه دارد؟

فریدون: به ریش انتر الدوله بخند

غالیه: وی حرام باد چون گوشت سگ ...

فریدون: ضعیفه خرده فرمایش نیست بشود ماست مالی

اش کرد می فهمی؛ امر قبله عالم است. سمت فیضیه

نرو... میدانم که بلبشوی در نطفه این جماعت هست یک

سری مامور از تهران آمده اند و حتم می دهم می خواهند

بریزند و بکشند تا این انقلاب در نطفه خفه شود و دست

شاه باز بماند برای کارهای بعدی اش

غالیه: برکت هر خانه به همین روضه است

فریدون: « برمی گردد و نیم خیز» مواجب مان از کیسه

همایونی است

غالیه: گفتم برکت نه شیتیل

فریدون: « بالش را پرت می دهد سمت خاتون» جد و

آبادتان قمارباز است که هی شارت و شورت می کنم بلکه

کوتاه بیایید افاقه نمی کند

غالیه: وی تف به بخت بختک زده من که وقت روضه

حضرت آب دست شمر افتاده است

فریدون: نخواستیم این خواب زهرماری را « صدای گریه

بچه»

غالیه: سماور الو کردم فی الفور چای دیشلمه می آورم

برای تان

فریدون: این وق وق زنگوله پای تابوت را خفه کنید بس

است

غالیه: « داخل اندرونی می رود و با بچه برمی گردد

بچه آرام شده است» تاهمین پار جلسات روضه و ختم

انعام مونس مان بود و حالا چه ؟

فریدون: می گویم دسته قداره بندها تهران نشین بیایند تیار ت در بیاورند حوصله حضرت علیه سر نرود و از خیر روضه پر گزار کردن بگذرند و پس فردا سکت فیضیه افتابی نشوند که اگر فرمان بدهند خودم اولین لگد را می زوم

غالیه: هیچ راهی ندارد این فرمان رتق و فتق شود به میمنت و ما این کتل ها را بیندازیم توی راسته و مردم اشکی بریزند پی روضه خوانی کل احمد و معین البکایی آقا ولی

فریدون: قپی که نیامده اند فرمان است و باد هوا نیست غالیه: هست... که به مویزی گرمی شان می شود و به ماستی..

فریدون: « حمله ور می شود اما نمی زند» چنان آرد می یایی انگار رستم زاییدی... نمی فهمی بوی انقلاب می آید... این تو بمیری تو بمیری مصدق و کاشانی و 28

مرداد نیست این بار بوی انقلاب دینی می آید که همه چیز را از ریشه خواهد کند نه شاهی خواهد ماند نه ستاره ای روی دوش من

غالیه: بخواب رقیه خاتون... بخواب... این احم و تخم ها روزی قربان صدقه ام می رفت به ترمه گیسو گفتن ها و شراب چشم و گلاب وش. زیر آرسی پنجره عمارت و حالا... بخواب...

فریدون: کنایه تان تمام شد تپانچه ی مان را بیاورید که گورمان را گم کنیم. باید بروم سر وگوشی سمت فیضیه آب بدهم و تحرکشان را گزارش کنم

غالیه: خدا سه شکم که از ما گرفت به برکت همین روضه و این چل کتل به وقت چل منبر این طفل را به ما داد باید که روضه را ادامه دهیم برای سلامتی اش

فریدون: نمی داد اجاق کوری مان بهتر بود

غالیه: این ملت همه دختر دارند زابراه شده اندو زغبود؟

فریدون: ملت؟ این واژه هم عن قریب جرم است در
ضمن... ما کجا و رعیت کجا... پسر باید جای پدر را بگیرد
در صف اول قشون

غالیه: و دختر عزیز لچک پوش پدراست

فریدون: وجایش در مطبخ

غالیه: بگو کلفت قبرسی رودر بایستی ندارد

فریدون: پاشنه دهانت را کشیدی و می ریزی روی دایره
که چه؟ سرمان درد گرفت

غالیه: من جان نثار شمایم اما دلم رضا نیست به
سکوت...

فریدون: شلاق کش می برند و قسر بر نمی گردانند

غالیه: ببرند اما بگذارند روضه برپا شود

فریدون: تیشه می دهی باید اره بگیری

غالیه: روی حرفم هستم

فریدون: با این قداره کش ها نمی شود در افتاد ضعیفه

غالیه: من برای این حفظ این روضه جان می دهم

فریدون: پشتم را بیشتر از این خالی نکن

غالیه: دخترمان هست

فریدون: پوووووف

غالیه: همین گوشه و کنایه ها را به پیامبر میزدند

فریدون: همین روزهاست که نام پیامبر هم ممنوع شود

غالیه: تاوان فرنگی مآب شدن حضرات همین است

فریدون: کشور نیاز به پیش رفت دارد

غالیه: دین تعطیل که آروغ فرنگی جماعت نجس مان کند

فریدون: تا کی در شپش دست و پا بزنیم؟

غالیه: با پیشرفت منافاتی نداریم به شرط دین

فریدون: با شما نمی شود حرف زد روده درازی می کنید

سمت خودتان

غالیه: فردا پرچم مشکی عزا رو علم می کنم

فریدون: بی خود

غالیه: پی اش را می مالم به تنم

فریدون: غلط زیادی همه را از چشم سرکمیسری می بینند

غالیه: صد و ده میهمان دعوت کرده ام به نذری و قات و روضه

فریدون: هیچ کس جرأت رو به رو شدن با قلتشن های کلانتری را ندارد

غالیه: به حرمت نام آقا امام حسین .ع. می آیند...داده ام آقا خمینی پیامی بفرستد...یا کسی را به صلاح خودش بفرستد تا مردم هوشیارتر شوند

فریدون: خیره سر شدی...به زور تیپا بتمبرگ سرجایت

غالیه: باد هرسمت که بخواهد می وزد اما نمی ماند

فریدون: لفظ قلم حرف میزنی...منظورت؟

غالیه: بمیرم هم روضه برپاست

فریدون: خواهیم دید لگد اول آدمت می کند

غالیه: بزن و بکش

فریدون: برای مردنت پاپاسی هم نمی دهند آن دنیا

غالیه: همین که خاندانم لباس عزا بپوشند برایم این یعنی شکستن فرمان قبله عالم تان

فریدون: تان...؟ شد قبله عالم تان؟ خفه پتیاره « می زند»
غالیه: قبله عالم تان ابرهه هم که باشند پرنده ای هست ادبش کند

فریدون: لکاته بس کن « گیس های غالیه خاتون را می پیچد دور دست هایش و می کشد سمت اندرونی»

غالیه: فدای دست های پریده ات قمر بنی هاشم

فریدون: صدایت را می شنوند

غالیه: « فریاد می زند» فدای یل کربلا ابالفصل

« غالیه بی صدا می افتد . فریدون الدوله هراسان
از در بیرون می گریزد صدای گریه کودک اوج می
گیرد»

پایان

روح الله صالحی